



## آرای قابل اعتراض ثالث

عباداله رستمی چلکاسری<sup>۱</sup>

محمود کهنی<sup>۲</sup>

### چکیده

بر اساس اصل نسبی بودن حاکم بر دادرسی، آرای صادره از مراجع رسیدگی کننده، اصولاً باید فقط نسبت به طرفین دادرسی تاثیر داشته باشند و نتوان در مقابل اشخاص دیگری غیر از ایشان، به آنها استناد کرد ولی در برخی مواقع، آرای مزبور به حقوق اشخاص ثالث نیز خلل وارد می کنند که مقنن برای حفظ حقوق آنها به ایشان حق داده است تا به عنوان ثالث نسبت به آرای مزبور اعتراض نمایند، که آن را اعتراض ثالث نامیده اند. این که چه آرای قابلیت اعتراض ثالث را دارند اتفاق نظر وجود ندارد. اطلاق لفظ مقنن، کلیه آرا اعم از احکام و قرارهای صادره توسط دادگاهها و آرای غیرقطعی را نیز شامل می شود و از طرفی قید دادگاه به عنوان مرجع صادرکننده، آرای صادره سایر مراجع را در بر نمی گیرد. حق اعتراض مزبور نسبت به آرای داوری و نیز آرای صادره از سوی دیوان عدالت اداری به رسمیت شناخته شده است ولی در خصوص سایر مراجع، بررسی لازم و کافی صورت نگرفته است لذا در این مقاله در صدد احصای آرای هستیم که شخص ثالث می تواند نسبت به آنها اعتراض نماید.

کلید واژگان: رای، حکم، قرار، اعتراض ثالث

### مقدمه

یکی از اصول مهم در دادرسی این است که رأی صادره از دادگاه تنها نسبت به طرفهای دعوا و دادرسی اثر داشته و نتواند به حقوق اشخاص ثالثی که در جریان رسیدگی دخالتی

---

۱- دانشیار گروه حقوق دانشگاه احرار e\_rostamy@yahoo.com

۲- استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

نداشته‌اند تعرض نماید، اما حقیقت این است که این اصل در آرای دادگاه‌ها همواره قابلیت اتباع نداشته و احکام صادره از مراجع قضایی بعضاً به اشخاص ثالث و حقوق آن‌ها نیز تسری می‌یابند.

به همین دلیل مقنن علاوه بر فراهم آوردن امکان دخالت اشخاص ثالث در جریان دادرسی با پیش بینی نهاد ورود ثالث و نیز جلب ثالث برای دخالت دادن وی در دادرسی، در کنار چهار طریق شکایت اعم از واخواهی، تجدید نظر خواهی، فرجام خواهی و اعاده دادرسی نسبت به آرای که به طرفین دعوا تعلق دارد، یک طریق شکایت از آرا برای اشخاص ثالث پیش بینی نموده تا اگر در دعوایی رأی صادر شد که مخلاً به حقوق ایشان بود بتوانند با ارائه دلایل از دادگاه صادر کننده رأی تقاضا نمایند که از تصمیم خود کلاً یا جزئاً عدول نماید، نام این طریق، اعتراض شخص ثالث است که در مواد ۴۱۷ الی ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی مقررات آن ذکر شده و از میان طرق پنج‌گانه شکایت از آرا، تنها طریقی است که به اشخاص ثالث اختصاص دارد و در تقسیم بندی طرق شکایت به عدولی و اصلاحی چنانکه بعداً خواهیم دید در زمره طرق عدولی اعتراض به شمار می‌رود، یعنی خود دادگاه از رأی سابق خویش کلاً یا جزئاً عدول نموده و رأی او توسط مرجع بالاتر اصلاح نمی‌شود ما در این نوشتار مختصر سعی خواهیم نمود که آرای را که قابلیت چنین اعتراضی را دارند بررسی نماییم.

>

### آرای قابل اعتراض ثالث

اعتراض ثالث یعنی شکایت کسی که از متداعیین یک دعوا نیست از رای دادگاه. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص ۴۷۲) اعتراض ثالث یکی از طرق اعتراض است که برخلاف اصل نسبی بودن دعوی و نیز آثار ناشی از آرای صادره از سوی مراجع رسیدگی کننده (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹، ص ۲۶۸ و شمس، ۱۳۸۲، ص ۴۹۶) و به لحاظ امکان تضرر و ایجاد خلل نسبت به حقوق اشخاص ثالث<sup>۱</sup>، برای ایشان در نظر گرفته شده است<sup>۲</sup> و اشخاص ثالث به کسانی اطلاق می‌گردد که خود و یا نماینده ایشان در دعوی مطروحه بین خواهان و خوانده که منجر به صدور رای شده است دخالت نداشته باشند، البته نسبت به رای داور یا هیأت داوران نیز

۱- «شرط اعتراض ثالث اعم از اینکه اصلی باشد یا طاری این است که حکم با حق معترض ثالث تماس داشته باشد.» (به نقل از نوکنده ای، ۱۳۸۰، ص ۱۹۷)

۲- ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م: «اگر در خصوص دعوایی رأی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به صدور رای شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشند می‌توانند نسبت به آن رای اعتراض نمایند.»

اعتراض ثالث پیش‌بینی گردیده است.<sup>۱</sup>

مقنن در قانون آیین دادرسی مدنی در باب هریک از طرق شکایت از آرا محدودیت‌هایی قابل شده و هر کدام از آن‌ها را به آرای خاصی منحصر نموده است. مانند اعاده دادرسی که طبق ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی، تنها در باب احکام قطعی صادره از دادگاه امکان پذیر است یا فرجام خواهی مقرر در مواد ۳۶۷ تا ۳۶۹ قانون مزبور، فقط به آرای خاصی اعم از حکم یا قرار که از دادگاه‌های بدوی یا تجدیدنظر صادر می‌گردد، اختصاص یافته است. اما قانونگذار در ماده ۴۱۸ آیین دادرسی مدنی، بدون انحصار آرای قابل اعتراض ثالث، آن را به تمامی آرا، اعم از احکام و قرارها تسری داده و موارد و جهات اعتراض مزبور را نیز تعیین نکرده است (شمس، ۱۳۸۴، ص ۴۹۶) و اعتراض ثالث نسبت به هر گونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب، تجدیدنظر را ممکن دانسته است.

حال با توجه به این ماده باید ببینیم آیا حقیقتاً هرگونه رأیی قابلیت اعتراض ثالث را دارد؟ هر چند اطلاق هر گونه رای می‌تواند حاکی از شمول بر احکام و قرارها باشد و تصور امکان تضرر ثالث از صدور قرار محل بحث و اشکال است و این که آیا هیچ محدودیتی همانند سایر طرق اعتراض در این باب وجود ندارد و ماده مزبور کاملاً مطلق است؟ بدین معنا که آیا اطلاق مزبور، علاوه بر آرای قطعی، آرای غیر قطعی که هنوز قابلیت اعتراض داشته و با وضعیت کنونی قابلیت اجرا ندارند را نیز در بر می‌گیرد؟ چرا که همان اشکال موجود در خصوص قرارها، که به صرف صدور، قابلیت اضرار به منافع ثالث را ندارند، احکام غیر قطعی نیز این گونه هستند. وانگهی چنانچه از تصمیم مراجع کیفری ضرری متوجه اشخاص ثالث گردد آیا ایشان از حق اعتراض ثالث نسبت به چنین رای‌ی برخوردارند؟ یا در صورتی که سایر مراجعی که صلاحیت رسیدگی به امور حقوقی را دارند رای صادر نمایند که مستلزم تضرر اشخاص ثالث باشد چه می‌توان کرد؟

لذا هر یک از شقوق و موارد مزبور را به شرح آتی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آرای قابل اعتراض ثالث از حیث قطعی یا غیر قطعی بودن

اولین نکته مربوط به امکان یا عدم امکان اعتراض ثالث به آرای غیرقطعی و لزوم یا عدم لزوم قطعیت رأی جهت استماع اعتراض شخص ثالث نسبت به چنین آرای است. بدیهی است مقصود از آرای قطعی اعم از آرای است که بدواً قطعی صادر می‌شوند. مانند این که به لحاظ ارزش کم خواسته یا استناد رای به اقرار قاطع دعوا یا مواردی از این

---

۱- ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م: «در مورد ماده قبل شخص ثالث حق دارد به هر گونه رای صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدید نظر اعتراض نماید و نسبت به حکم داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور شرکت نداشته‌اند می‌توانند به عنوان شخص ثالث اعتراض کنند.»

قبیل، قطعی و غیر قابل تجدید نظر صادر گردند، یا این که به صورت غیر قطعی و قابل تجدید نظر صادر شده و بعد از رسیدگی تجدید نظر قطعیت یافته باشند.

در بین نویسندگان حقوقی نظر غالب این است که اعتراض ثالث به هرگونه رأی اعم از قطعی و غیرقطعی امکان پذیر است. (شمس، ۱۳۸۴، ص ۴۹۸، کاتوزیان، ۱۳۷۸، ص ۶۷، متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۴۷) و ماده ۴۱۸ رأی دادگاه‌های عمومی و انقلاب را نیز قابل اعتراض توسط شخص ثالث دانسته است بدون آنکه قید قطعیت را برای آن ذکر نموده باشد و فقط در ماده ۴۲۰ آمده که دادخواست اعتراض ثالث اصلی باید به دادگاه صادر کننده رأی قطعی معترض عنه تقدیم گردد.<sup>۱</sup> در باب این ماده نیز اعتقاد یکی از حقوق‌دانان بر این است که قید قطعی در ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی، از این جهت است که اگر رأی صادره از دادگاه بدوی در دادگاه تجدیدنظر تأیید و قطعی گردید دادخواست اعتراض باید به دادگاه تجدیدنظر تقدیم گردد (شمس، ۱۳۸۴، ص ۵۰۹). و لذا این قید را نافی امکان اعتراض به رأی غیرقطعی نمی‌دانند و آقای مهاجری معتقدند که رأی از هر دادگاهی صادر شده باشد در صورت قطعی بودن، توسط شخص ثالث قابل اعتراض است و برای نقویت موضع خویش به لفظ قطعی مندرج در ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی استناد می‌کنند (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۲۰۷). از میان عقاید مذکور عقیده دوم صحیح تر به نظر می‌رسد و بهتر است رأی دادگاه‌های عمومی و انقلاب را نیز تنها در صورتی قابل اعتراض ثالث بدانیم که به موجب قانون یا با گذشتن مهلت تجدیدنظر خواهی (و در خصوص احکام غیابی با انقضای مهلت واخواهی و تجدیدنظر خواهی) قطعیت یافته باشند، زیرا:

اولاً: قید قطعی در ماده ۴۲۰ صریح است و بیان خلاف این صراحت و تغییر معنای آن نیاز به مستندی دارد که ارائه نشده است.

ثانیاً: در اعتراض ثالث طاری، یکی از اصحاب دعوا در جریان دادرسی حکمی را به عنوان دلیل مورد استفاده قرار می‌دهد، که در یک دادرسی دیگر علیه شخص دیگری اخذ کرده بود و طرف دوم دادرسی فعلی، به این حکم بعنوان ثالث اعتراض می‌نماید، اما نکته این جاست که حکمی که هنوز قطعی نشده و قابلیت تجدیدنظر داشته و امکان نقض و فسخ آن وجود دارد نمی‌تواند به عنوان دلیل ارزشی داشته باشد، و باید قطعی شده باشد تا قابل ارائه به عنوان دلیل بوده و در نتیجه قابل اعتراض از سوی شخص ثالث باشد.

ثالثاً: هنگامی که شخص ثالث می‌تواند به عنوان وارد ثالث، در مرحله تجدیدنظر به

---

۱- ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م: «اعتراض اصلی باید به موجب دادخواست و به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رای مورد اعتراض باشد این دادخواست به دادگاهی تقدیم می‌شود که رای قطعی معترض عنه را صادر کرده است، ترتیب دادرسی مانند دادرسی نخستین خواهد بود.»

دادرسی وارد شود نیازی به اعتراض ثالث به رأی دادگاه بدوی و ایجاد یک سری پیچیدگی‌ها در دادرسی وجود ندارد و شخص ثالث پس از صدور رأی دادگاه بدوی می‌تواند در مرحله تجدیدنظر دادخواست ورود ثالث تقدیم نماید و یا با قطعیت رأی نسبت به آن، اقدام به اعتراض ثالث کند.

رابعاً: در ماده ۴۱۸ عبارت «هرگونه رأی» را می‌توان اعم از حکم و قرار دانست نه رأی قطعی و غیر قطعی و آرای قابل اعتراض دادگاههای عمومی و انقلاب را نیز به آرای قطعیت یافته منحصر نمود و تنها رأی قطعی را قابل اعتراض ثالث دانست.

### احکام

از آنجا که رای صادره از دادگاه در صورتی که قاطع دعوا بوده و راجع به ماهیت آن نیز اتخاذ شده باشد، حکم نامیده می‌شود، لذا با توجه به خصوصیات حکم، امکان تعرض و ورود خلل به حقوق اشخاص ثالث در نتیجه آن وجود دارد، البته این امر زمانی قابل تصور خواهد بود که، حکم صادره جزئاً یا کلاً حقوق خواهان اصلی و یا خواننده دعوی اصلی و خواهان دعوی تقابل را مورد تایید قرار داده باشد و نتیجه دعوی یا دعوی مطروحه بین ایشان به نفع آنها و به ضرر طرف مقابل پایان یافته باشد، چرا که در غیر این صورت و صدور حکم به رد دعوی اصلی یا تقابل مطروحه، به دلیل آنکه فاقد نتایج و پیامدهای مثبت به نفع اقامه کننده باشد، قابلیت و امکان اضرار به ثالث و یا ایجاد خلل در حقوق وی را نخواهد داشت.

۲

### قرارها

از آنجا که لفظ آرا در ماده مزبور، که به طور مطلق آمده است شامل احکام و قرارها خواهد گردید، اما قرارها نیز حسب دسته بندی انجام شده به دستجات مختلفی تقسیم می‌گردند:

۱- قرارهای اعدادی یا مقدماتی یا تحقیقاتی

۲- قرارهای نهایی که شامل قرارهای قاطع، غیر قاطع و نیز شبه قاطع می‌گردند.

۳- قرارهای موقت

از بین قرارهای مزبور قطعاً قرارهای نوع اول که به صورت دادنامه در نمی‌آیند، ابلغ نمی‌شوند و فقط برای احراز اقناع وجدانی مقام رسیدگی کننده و کشف واقع صورت می‌گیرند و حتی از سوی اصحاب دعوا نیز قابلیت اعتراض ندارند و در مورد اشخاص ثالث نیز، به لحاظ عدم تصور امکان تضرر ایشان از صدور قرارهای مزبور، نباید قایل به امکان اعتراض ثالث نسبت به چنین قرارهایی گردید و حتی اجرای چنین قرارهایی نیز نمی‌تواند منشأ تضرر و خلل به حقوق اشخاص ثالث گردد.

همچنین رأی به معنی اتخاذ تصمیم نهایی دادرس در باب پرونده بوده و قرارهای اعدادی مشمول کلمه رأی نمی‌شوند تا قابلیت اعتراض ثالث را داشته باشند (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۲۰۱).

از بین انواع قرارهای دسته دوم یا قرارهای نهایی نیز باید اذعان داشت که چنانچه دعوی مطروحه منجر به قرار رد یا سقوط دعوا گردد همچون احکامی که به رد دعوا یا بی-حقی خواهان صادر می‌گردید، خللی نسبت به حقوق شخص ثالث وارد نمی‌آورد، تا از سوی وی قابل اعتراض باشد و مقصود از خلل وارده ناشی از صدور رأی به حقوق شخص ثالث، خلل ناشی از حاکمیت احد از اصحاب دعوا و محکومیت طرف مقابل وی می‌باشد که چه بسا همین امر موجب خلل به حقوق شخص ثالث گردد.

قرارهای غیر قاطع و شبه قاطع مانند قرار عدم اهلیت نیز مانند قرارهای قاطع دعوا هستند.

اما سؤال این است که آیا دسته سوم از قرارهای مزبور یعنی قرارهای موقتی مانند دستور موقت و تأمین خواسته، قابل اعتراض توسط شخص ثالث می‌باشند؟ نظری در این خصوص ابراز شده که صاحب آن به این سؤال پاسخ منفی داده است به این استدلال که ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی، رأی را قابل اعتراض دانسته که در خصوص دعوایی صادر شده باشد، قرارهای موقتی مبتنی بر درخواست هستند نه دعوا و منازعه و لذا توسط شخص ثالث قابل اعتراض نیستند (پیشین، همانجا) اما این عقیده چندان مقرون به صحت نیست زیرا ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد:

«رأی چنانچه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی و یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت قرار خواهد بود.» بنابراین قرار صادره از سوی دادگاه خواه صرفاً قاطع دعوا باشد مانند قرارهای رد و سقوط دعوا و یا تنها راجع به ماهیت دعوا باشد بدون آنکه قاطع آن بوده باشد مانند قرارهای اعدادی و یا مانند قرارهای موقتی از قبیل دستور موقت و یا تأمین خواسته، هیچ یک از این دو خصوصیت را نداشته باشد، به صراحت ماده ۲۹۹ رأی محسوب شده و در صورتی که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد حتماً توسط او قابل اعتراض خواهد بود و عدم امکان اعتراض به قرارهای اعدادی توسط اصحاب دعوا نیز به این نظر خدشه ای وارد نمی‌نماید، زیرا بسیاری از آرای قطعی دادگاهها توسط اصحاب دعوا قابل شکایت نیستند و حال آنکه اشخاص ثالث می‌توانند به آنها اعتراض نمایند مانند رأی دادگاه بدوی در دعوی مالی در صورتی که خواسته یا ارزش آن تا سه میلیون ریال باشد (مفهوم مخالف بند ۱ ماده ۳۳۱) بنابراین قرارهای غیر قاطع با تحقق سایر شرایط از سوی شخص ثالث قابلیت اعتراض دارند.

در نتیجه نظری که پس از تأمل در نظرات مزبور قابل ارائه خواهد بود این که هم-

چنان که پیش از این بیان شد تا زمانی که تصمیم دادگاه اعم از حکم یا قرار واجد جنبه مثبت به نفع خواهان نباشد بدهتاً عاجز از ایجاد خلل به حقوق شخص ثالث بوده، لذا قابل اعتراض از سوی وی نخواهد بود و نحوه تقاضایی که منجر به صدور قرار دستور موقت یا تامین خواسته می‌گردد که در غالب موارد در دادخواست بیان می‌گردد، مگر این که متعاقب طرح دعوای اصلی طرح گردند، که مستلزم تقدیم دادخواست نیست، در این امر دخیل نخواهد بود.

البته آنچه قابل تامل است، این که آیا از صرف صدور قرارهای موقت خللی به حقوق شخص ثالث وارد می‌گردد یا خلل مزبور ممکن است ناشی از اجرای قرار موقت صادره باشد، که در واقع نیز چنین است، لذا باید تکلیف ثالث از حیث این که باید اعتراض ثالث اجرایی موضوع مادتین ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی نسبت به اجرای دستور موقت یا تامین خواسته صادره که در مرحله اجرا متعرض حقوق وی گردیده است اعتراض ثالث نموده و از این طریق احقاق حق نماید و مانع اجرای قرار موقت صادره گردد که به نظر می‌رسد با توجه به این که صرف صدور آرای مزبور خللی به حقوق شخص ثالث وارد نمی‌آورد راهکار اخیر یعنی اعتراض ثالث اجرایی کارساز باشد که در نتیجه مباحث مزبور در خصوص امکان اعتراض ثالث نسبت به قرارها باید پاسخ منفی داد.

### انواع تصمیمات قابل اعتراض ثالث از حیث موضوع

تصمیماتی که در محاکم گرفته می‌شود به تصمیمات قضایی، اداری و گزارش اصلاحی تقسیم می‌گردد، در قانون آیین دادرسی مدنی هر گونه رای که به حقوق شخص ثالث خلل وارد کند از سوی وی قابل اعتراض دانسته شده است، ولی چنانچه تصریح مقرر در قانون امور حسبی وجود نداشت چه بسا تصمیمات متخذ در امور حسبی مشمول این حق برای ثالث نمی‌گردیدند، ولی مقنن در ماده ۴۴ قانون امور حسبی مقرر داشته است: «کسانی که تصمیم دادگاه را در امور حسبی برای خود مضر بدانند می‌توانند بر آن اعتراض نمایند خواه تصمیم از دادگاه نخست صادر شده و یا از دادگاه پژوهشی باشد و حکمی که در نتیجه اعتراض صادر می‌شود قابل پژوهش و فرجام است.»

لذا تصمیم دادگاه چه در امور ترافیعی و چه در امور حسبی در صورت حصول شرایط اعتراض ثالث، می‌تواند از سوی ثالث مورد اعتراض قرار گیرد.

تنظیم گزارش اصلاحی نیز از اقداماتی است که توسط محاکم انجام می‌شود ولی علیرغم این که مقنن عبارت صدور را برای این امر به کار برده است<sup>۱</sup> ولی هیچ‌گاه جزء

۱- ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م: «دادگاه پس از حصول سازش بین طرفین به شرح فوق، رسیدگی را ختم و مبادرت به

تصمیمات قضایی محاکم احصا نشده تا بتوان به آن اطلاق حکم یا قرار نمود، بلکه هم‌چنان که از نام آن پیداست، صرفاً گزارشی است که از سوی محکمه یا شورای حل اختلاف در راستای ثبت مصالحه و سازش طرفین صورت می‌گیرد و در صورت عدم اجرا از سوی طرفین، مانند احکام دادگاهها به اجرا گذاشته خواهد شد، ولی با این وصف نمی‌توان قابل به امکان اعتراض از سوی ثالث نسبت به گزارش اصلاحی گردید، زیرا گزارش اصلاحی تصمیم قضایی محسوب نگردیده، به صورت دادنامه در نمی‌آید و به طرفین ابلاغ نیز نمی‌شود و اصولاً قابل اعتراض نیست و چنانچه متعرض حقوق شخص ثالث گردد، وی می‌تواند تقاضای ابطال آن را از مراجع قضایی بنماید. (شمس، ۱۳۸۲، ص ۲۸۵). در نظر دیگری گزارش اصلاحی تحت عنوان «عقد صلح» شناخته شده و استماع دعوای ابطال آن به سبب مخالفت با نظم عمومی یا اشتباه و اکراه ممکن دانسته شده است. (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۱۳۴) نظر نادری نیز گزارش اصلاحی را به شرط اخلاف به حقوق ثالث قابل اعتراض از سوی ثالث دانسته ولی در توجیه آن استدلال قابل قبولی ارائه نداده است. (دولاح، ۱۳۸۴، ص ۱۰۲)

#### تصمیمات قابل اعتراض از حیث مراجع صادرکننده

هر چند مقنن در مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی به مراجعی مانند دادگاه و داوری بسنده کرده است، ولی در قوانین خاصی مانند قانون دیوان عدالت اداری نیز، امکان اعتراض ثالث نسبت به تصمیمات متخذه از سوی شعب دیوان با ارجاع امر به قانون آیین دادرسی مدنی، پیش بینی شده است.<sup>۱</sup> اما در مورد تصمیمات متخذه توسط سایر مراجع رسیدگی کننده از قبیل شورای حل اختلاف اعم از تصمیمات متخذه توسط خود شورا یا قاضی شورا، تصمیمات متخذه از سوی کمیسیونها و هیأت‌های تخصصی مانند کمیسیون ماده واحده تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع کشور، کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری و نیز آرای صادره توسط هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف کار و مراجعی از این قبیل، علیرغم عدم پیش بینی امکان اعتراض ثالث نسبت به تصمیمات چنین مراجعی، با توجه به نوع کار و برآیند نهایی که چه بسا مستلزم خلل به حقوق اشخاص دیگری غیر از طرفین دعوا یا ادعای مطروحه باشد،

صدور گزارش اصلاحی می‌نماید مفاد سازش نامه که طبق مواد فوق تنظیم می‌شود نسبت به طرفین و وراث و قائم مقام قانونی آنها نافذ و معتبر است و مانند احکام دادگاهها به موقع اجرا گذاشته می‌شود چه این که مورد سازش مخصوص به دعوای مطروحه بوده یا شامل دعوای یا امور دیگری باشد.

۱- ماده ۲۹ قانون دیوان عدالت اداری: «مقررات مربوط به ورود ثالث، جلب ثالث، اعتراض ثالث و استماع شهادت شهود در دیوان عدالت اداری، مطابق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی است.»



مستلزم بررسی و تعیین تکلیف خواهد بود.

هر چند ممکن است با توجه به این که در قانون، فقط تصمیمات خاصی که از سوی مراجع خاصی اتخاذ می‌شود قابل اعتراض ثالث دانسته شده است لذا دیگر بحث از این امر بی فایده خواهد بود ولی نظر دیگری که ما نیز با آن موافقیم، لزوم بررسی چنین آرای بی لحاظ آثار و نتایج آنهاست که ممکن است متعرض حقوق اشخاص ثالث گردند، گرچه امکان دارد به نتایج قاطعی نایل نگردیم ولی طرح موضوع را برای عطف عنایت دست اندرکاران و نیز قانونگذار برای چاره‌اندیشی نسبت به مواردی که خلأ قانونی وجود دارد، لازم می‌دانیم.

### رای داور

نکته دیگر در باب حکم داور است که قسمت دوم ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی، در باب آن اشعار می‌دارد: نسبت به حکم داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور شرکت نداشته‌اند، می‌توانند به عنوان شخص ثالث اعتراض کنند. متن ماده کاملاً روشن است و نیاز به توضیح خاصی ندارد جز این که طبق ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی مرجع رسیدگی به این اعتراض دادگاهی خواهد بود که موضوع را به داوری ارجاع داده یا صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را داشته باشد.

### آرای دادگاههای کیفری

در مورد امکان اعتراض ثالث نسبت به آرای محاکم کیفری، برخی به لحاظ عدم پیش‌بینی مقنن، به طور کلی منکر وجود حق اعتراض برای ثالث نسبت به آرای کیفری گردیده‌اند. (واحدی، ۱۳۶۹، ص ۵۷ و مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۲۱۷)

در مقابل، عده ای ضمن اعتقاد به غیر قابل اعتراض بودن آرای مزبور از سوی ثالث، صرفاً در مواردی که محاکم کیفری حسب صلاحیت اضافی و تکمیلی اعطایی از سوی مقنن به ایشان، برای رسیدگی و صدور حکم به پرداخت ضرر و زیان وارده بر مجنی علیه از سوی متهم، در ضمن حکم کیفری، مبادرت به صدور حکم به پرداخت ضرر و زیان ناشی از جرم که اصولاً واجد جنبه حقوقی است، می‌نمایند و برای ثالث در صورت ورود خلل از ناحیه این قسمت از حکم صادره به حقوق وی، حق اعتراض قایل گردیده‌اند. (شاملو، ۱۳۸۷، ص ۶۸)

در باب اعتراض ثالث نسبت به آرای صادره از دادگاه انقلاب، صراحت قانونی مقرر در ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی این امر را ممکن شناخته است ولی آیا این امر همچنانکه خواهد آمد صرفاً شامل آرای می‌گردد که در راستای رای وحدت رویه شماره ۵۸۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور یعنی نسبت به دعاوی حقوقی راجع به املاک

مصادره‌ای صادر گردیده است یا آنکه شامل بقیه آرای صادره از سوی دادگاه انقلاب که صرفاً کیفری هستند نیز می‌گردد که به نظر می‌رسد با توجه به این که آرای کیفری، در قانون آیین دادرسی کیفری قابل اعتراض ثالث ساخته نشده‌اند لذا باید حکم مقرر در ماده مرقوم را منحصر به آرای بدانییم که با عنایت به صلاحیت حقوقی اعطایی توسط هیأت عمومی دیوان عالی کشور، از سوی دادگاه انقلاب صادر می‌گردد یا آنکه به لحاظ وحدتی که در عنوان قانون مزبور تحت عنوان «قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب» وجود دارد، ماده مزبور لفظ «و انقلاب» را بعد از دادگاههای عمومی آورده است، هم‌چنان که اطلاق دادگاه‌های عمومی شامل دادگاه‌های عمومی کیفری (جزایی) نیز می‌گردد ولی اصولاً آرای دادگاه‌های اخیرالذکر قابل اعتراض ثالث شناخته نشده است مگر در مواردی که حکم دادگاه کیفری مستلزم ضبط و مصادره وسایل ارتکاب جرم و وسایل مزبور متعلق به اشخاص ثالث بوده باشد، این امکان به صورت تلویحی در ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و البته نه تحت عنوان امکان اعتراض ثالث نسبت به رای صادره ولی با دادن مجوز تقاضا به ذینفع برای تعیین تکلیف نسبت به اشیا و اموال کشف شده که دلیل یا وسیله جرم بوده یا از جرم تحصیل یا حین ارتکاب استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده پیش بینی شده است.

اگر چه پیش بینی اعتراض ثالث به ویژه در باب آرای مانند اثبات جعلیت اسناد که می‌تواند سبب خلل به حقوق اشخاص ثالث گردند نیز مفید به نظر می‌رسد.

تصمیمات دیوان عالی کشور

تصمیمات دیوان عالی کشور را باید در چهار حیطه بررسی نمود:

۱- تصمیمات شعب

۲- تصمیمات هیأت عمومی اصراری حقوقی

۳- تصمیمات هیأت عمومی وحدت رویه

۴- تصمیمات شعب تشخیص

- در خصوص دسته اول که موضوع جهت رسیدگی فرجامی مطرح می‌گردد

پس از رسیدگی فرجامی به رأی توسط دیوان عالی کشور در امور حقوقی، موضوع از دو حالت خارج نیست:

حالت اول: دیوان رأی را نقض و جهت رسیدگی مجدد پرونده را حسب مورد به دادگاه صالح، دادگاه صادر کننده رأی قطعی فرجام خواسته و یا شعبه هم عرض شعبه مزبور ارجاع نماید که در این جا اعتراض به رأی دیوان منتفی بوده و شخص ثالث می‌تواند با تقدیم دادخواست ورود ثالث، به دادرسی وارد شود یا تا صدور و قطعی شدن رأی دادگاه صبر کند و اگر رأی قطعی را مخل به حقوق خود دید به عنوان شخص ثالث به آن اعتراض نماید. (شمس، ۱۳۸۲، ص ۵۰۲ و صدرزاده افشار، ۱۳۷۹، ص ۲۷۰)

حالت دوم: این است که دیوان عالی کشور رأی فرجام خواسته را ابرام نماید، در این صورت نیز شخص ثالث باید اعتراض خود را نسبت به رأی قطعی صادره از سوی دادگاه مطرح و دادخواست خود را به دفتر همان دادگاه تقدیم نماید زیرا دیوان عالی کشور شأن رسیدگی ماهوی نداشته و رأی جداگانه‌ای صادر نمی‌کند تا بتوان به آن رأی اعتراض نمود و فقط نظر خود را مبنی بر تأیید یا نقض رأی فرجام خواسته اعلام می‌نماید و در این حالت نیز اعتراض ثالث به رأی دیوان منتفی است.

دکتر مدنی امکان اعتراض ثالث نسبت به احکام مرحله فرجامی را به دلیل ماهیتی نبودن تصمیمات مزبور منتفی دانسته‌اند. (مدنی، ۱۳۵۶، ص ۶۴۸) البته یکی از اساتید با توجه به ملاک تبصره ماده ۴۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص اعاده دادرسی، عقیده دارند در این جا دادگاه صادر کننده رأی متعرض عنه، باید دادخواست اعتراض ثالث واصله از سوی شخص ثالث را به دیوان ارجاع داده تا حداقل از باب احترام به شأن دیوانعالی کشور، خود این نهاد با ارجاع دادخواست به دادگاه اجازه رسیدگی به آن را بدهد. (شمس، ۱۳۸۲، ص ۵۰۰)

اما رعایت این امر لازم به نظر نمی‌رسد زیرا دیوان عالی کشور اصولاً اقدام به صدور رأی ننموده تا اعتراض ثالث، مساوی با شکسته شدن رأی دیوان باشد، بلکه تنها نظر خود را بیان داشته که این نظر نیز بدون اطلاع از دلایل شخص ثالث و اخلاص رأی مورد تأیید، در حق او ابراز گردیده و لذا تغییر احتمالی چنین رأیی به هیچ وجه سبب بی احترامی به دیوان عالی کشور نخواهد شد، تا رسیدگی به این اعتراض به مجوز دیوان نیاز داشته باشد و اصلاً اعتراض ثالث نسبت به رأی دیوان مطرح نشده است. بنابراین اگر رأی قطعی دادگاه در دیوان عالی کشور نیز ابرام شده باشد، دادخواست اعتراض ثالث باید به دادگاه صادر کننده رأی قطعی مورد اعتراض داده شود و نیازی به تأیید این دادخواست و رسیدگی به آن از سوی دیوان عالی کشور نمی‌باشد.

اما در مورد آرای اصراری هیأت عمومی حقوقی دیوان عالی کشور نیز از آنجا که هیأت مزبور همانند شعب دیوان ولی در سطحی بالاتر و در مقام تشخیص استدلال صحیح‌تر هر یک از شعب محاکم بدوی و یا تجدید نظر در قبال شعب دیوان عالی کشور عمل می‌کند، لذا کاری جز تأیید رای هر یک از شعب محاکم مزبور یا شعب دیوان عالی کشور ندارد و تصمیمی که بتوان به آن رای اطلاق نمود تا از قبیل آن ورود خللی به حقوق اشخاص ثالث متصور باشد اتخاذ نمی‌کند. بنا بر این همانند مورد قبل باید قایل به عدم امکان استماع اعتراض ثالث نسبت به تصمیمات هیأت عمومی حقوقی اصراری باشیم و چنانچه اشخاص ثالث برای خود نسبت به رای تأیید شده یا نقض شده از سوی هیأت عمومی اصراری، حقی قایلند این حق را می‌توانند از طریق ورود ثالث در دعوی مطروحه در شعب

بدوی و یا تجدید نظر اعمال نمایند یا آنکه منتظر صدور رای و قطعی شدن آن بمانند تا بتوانند به عنوان ثالث نسبت به آرای مزبور اعتراض کنند.

-در مورد آرای وحدت رویه صادره از سوی هیأت عمومی دیوان عالی کشور باید گفت هر چند هیأت مزبور پس از بررسی آرای متهاافت و متناقض، رای صحیح تر و منطبق تر با موازین قانونی و اصول کلی حقوقی و نیز موازین شرعی را ترجیح داده و نتیجه حاصله را به عنوان رای وحدت رویه اعلام می کند، که در صورت منطبق بودن با موازین شرعی، در موارد مشابه برای شعب محاکم و نیز شعب دیوان لازم الاتباع است و چنین رای نسبت به احکام قطعی شده بی اثر می باشد اما در مورد امور جزایی ترتیباتی به نفع متهم پیش بینی شده است.<sup>۱</sup> ولی واجد موضوع و پیامد جدیدی نیست تا متضمن تضييع حقوق اشخاص ثالث باشد.

تا قبل از تصویب ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در سال ۱۳۷۸، امکان طرح مجدد موضوع رای وحدت رویه برای بی اثر نمودن آن به موجب رای وحدت رویه دیگر وجود داشت که اشخاصی که رای وحدت رویه را صحیح و به نفع خود نمی دانستند با توسل مجدد با واسطه یا بدون واسطه به هیأت عمومی دیوان عالی کشور، چه بسا هیأت مزبور را به اتخاذ رویه ای حتی مغایر با وحدت رویه سابق می نمودند که می توان از دو رای مختلف وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد صلاحیت دادگاههای حقوقی یا دادگاه انقلاب در رسیدگی به دعای حقوقی موضوع املاک و اموال مصادره ای به موجب اجرای قانون اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی

۱۶

۱- ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری:

«هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاهها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیات عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاهها یا دادستانها یا وکلای دادگستری نیز می توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیات عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیات عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم روسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رای اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها و سایر مراجع، اعم از قضائی و غیر آن لازم الاتباع است؛ اما نسبت به رای قطعی شده بی اثر است. در صورتی که رای، اجراء نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رای وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رای به جهاتی مساعد به حال محکوم علیه باشد، رای هیات عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می شود.»

ایران را نام برد که ابتدائاً دادگاه حقوقی را صالح برای رسیدگی به چنین دعوایی دانسته ولی متعاقباً با چرخش کامل در جهت عکس رویه سابق، دادگاه انقلاب را واجد صلاحیت دانستند.<sup>۱</sup> البته هر چند ممکن بود اشخاصی غیر از کسانی که پرونده‌های راجع به دعوی آنان در هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای ایجاد وحدت رویه مطرح بوده، متعرض رای وحدت رویه سابق می‌شدند ولی باز اطلاق معترض ثالث بر ایشان نمی‌شد اما اقدامی که انجام می‌شد مشابه تاسیس اعتراض ثالث بود.

۱- رأی وحدت رویه شماره 575 مورخ ۱۳۷۱/۲/۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور دعوی مالکیت اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به اموالی که با حکم دادگاه‌های انقلاب اسلامی صادره شده از جمله دعوی حقوقی می‌باشد که رسیدگی آن در صلاحیت خاصه دادگاه‌های عمومی حقوقی است و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بر اساس حکم قطعی دادگاه‌های حقوقی که بر مالکیت مدعی صادر شود مستنداً به اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قانون نحوه اجرای آن مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ در مورد رد مال به صاحب آن اقدام می‌نمایند بنابراین آراء شعب ۲۲ و ۲۳ و ۳۲ دیوان عالی کشور که رسیدگی به دعوی مالکیت اشخاص را در صلاحیت دادگاه‌های حقوقی تشخیص نموده‌اند صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱-۱۳۷۱/۱۲/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور دادگاه‌های انقلاب اسلامی که به فرمان مبارک امام راحل رضوان الله تعالی علیه و مصوبه بیست و هفتم خرداد ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب تشکیل شده‌اند بر طبق اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تحت نظارت دیوان عالی کشور به جرایمی که در اصل چهل و نهم قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادرها و دادگاه‌های انقلاب مصوب یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی معین شده رسیدگی می‌نمایند و صلاحیت آنها نسبت به صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری اعم از حقوقی و کیفری از نوع صلاحیت ذاتی است.

احکام صادره از دادگاه‌های انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبه کیفری و مجازات مرتکب واجد جنبه حقوقی هم می‌باشد و اموال نامشروع او را نیز شامل می‌شود. در چنین موردی هر نوع ادعای حقی که از طرف اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به این اموال عنوان شود ولو به ادعای خارج بودن آن مال از دارایی نامشروع محکوم علیه باشد رسیدگی آن بر حسب شکایت شاکی و طبق ماده ۸ و تبصره ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم قانون اساسی مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ با دادگاه صادر کننده حکم می‌باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحت ادعا را تشخیص دهد بر طبق ذیل اصل چهل و نهم قانون اساسی مال را به صاحبش رد می‌کند. والا به بیت‌المال می‌دهد.

بنا به مراتب مزبور هیأت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور بر اساس ذیل ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۷ تیرماه ۱۳۲۸ در رأی وحدت رویه شماره ۲۹۰۲۰۷۱-۵۷۵ تجدید نظر نموده و با تغییر رأی مزبور رسیدگی به ادعای اشخاص حقیقی یا حقوقی را نسبت به اموالی که دادگاه‌های انقلاب نامشروع شناخته و مصادره نموده‌اند در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب تشخیص می‌دهد بنابراین رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور که باین نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

مقنن با تصویب ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، این امکان را هم از اشخاص برای امکان اعتراض و هم از هیأت عمومی جهت رسیدگی مجدد نسبت به آرای وحدت رویه سلب نموده بود، با توجه به ماده مزبور، فقط مقنن می‌توانست با تصویب قانونی مغایر با مفاد رأی وحدت رویه آن را بی اثر نماید.<sup>۱</sup> اما ماده ۴۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ علاوه بر قانون، مجدداً به هیأت عمومی دیوان عالی کشور اجازه داده شده است تا با رأی وحدت رویه دیگر، بتواند رای وحدت رویه پیشین را تغییر دهد.<sup>۲</sup>

-در مورد آرای صادره از سوی شعب تشخیص دیوان عالی کشور با وضعیت متفاوتی مواجه هستیم زیرا با توجه به مشابهت‌هایی که در صلاحیت و عملکرد شعب مزبور و دادگاه‌های تجدید نظر وجود دارد و تصریح مواد ۲۹ و ۳۰ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مبنی بر ملزم بودن شعب تشخیص دیوان عالی کشور به رعایت قواعد و مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی و کیفری در رسیدگی و اتخاذ تصمیم، چنانچه آرای صادره از شعب مزبور که قطعی هم هستند موجب خلل به حقوق اشخاص ثالث گردند از سوی شخص ثالث قابل اعتراض در شعبه صادرکننده رای معترضٌ عنه باشند. هر چند سوالات راجع به دادگاه بودن یا نبودن شعب مزبور مورد تردید قرار می‌گیرد ولی باید اذعان داشت با توجه به این که برخلاف آنچه تا قبل از تشکیل شعب مزبور راجع به شأن دیوان عالی کشور و عدم رسیدگی ماهوی از سوی دیوان عالی کشور و عدم صدور رای توسط شعب مزبور شنیده یا دیده بودیم، شعب مزبور با رسالتی جدید و همانند محاکم تجدید نظر اما به صورت فوق العاده و برای رسیدگی دوباره به تمامی تصمیمات قضایی قطعی شده محاکم تشکیل گردیدند، که با توجه وجود خصیصه‌های تصمیمات قضایی مشمول اعتراض ثالث در تصمیمات شعب مزبور باید از این اختلاف ناچیز ظاهری برای حفظ و اجتناب از تضییع حقوق اشخاص ثالث گذشت و انگهی لفظ دادگاه به مکان مشخصی اطلاق نگردیده‌است بلکه چنانچه جمیع شرایط در مرجعی قانونی برای اطلاق عبارت مزبور بدان جمع باشد، می‌توان حکم دادگاه را بر آن بار نمود.



۱- ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری: «آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور قابل تجدید نظر نبوده و فقط به موجب قانون بی اثر می‌شوند.»

۲- ماده ۴۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری: «آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، فقط به موجب قانون یا رأی وحدت رویه موخری که مطابق ماده ۴۷۱ این قانون صادر می‌شود، قابل تغییر است.»

## آرای شورای حل اختلاف

در قانون شوراهای حل اختلاف امکان اعتراض نسبت به تصمیمات اعضای شورا یا قاضی شورا پیش بینی نگردیده است اما از آنجا که حسب مفاد قانون شوراهای حل اختلاف، شورای مزبور تا مبلغ دویست میلیون ریال دارای صلاحیت ذاتی است و لذا چنانچه در نتیجه رسیدگی به دعوی در صلاحیت شورا و حتی با توافق طرفین دعوا نسبت به دعاوی خارج از صلاحیت شورا و مبالغی بالاتر، به حقوق اشخاص ثالث خللی وارد گردد و وی نتواند نسبت به رای مزبور اعتراض نماید این امر مستلزم تضييع حقوق اشخاص ثالث گردد که در صورت عدم شناسایی حق اعتراض برای وی قایل به پذیرش تضييع نایجای حقوق ثالث گردیده ایم بنا بر مراتب مزبور، شناسایی حق اعتراض ثالث با توجه به نوع دعاوی و چگونگی رسیدگی شوراها منطبق تر با اصول خواهد بود، چرا که تا قبل از تصویب قانون شوراها، دعاوی که در صلاحیت شورا قرار گرفته اند در دادگاه رسیدگی می شدند و حق اعتراض اشخاص ثالث نسبت به تصمیم قضایی اتخاذ شده محفوظ بود ولی چگونه ممکن است که با تغییر مرجع رسیدگی کننده، این حق فقط به همین دلیل از اشخاص ثالث سلب گردد.

## آرای سایر مراجع

موضوع دیگری که طرح آن مفید به نظر می رسد، این است که ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی، امکان اعتراض را به آرای دادگاه های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر محدود نموده که از آن نکاتی قابل برداشت است؛ نخست این که، آرای مراجع استثنایی، مانند هیأت حل اختلاف اداره ثبت و کمیسیون هایی مانند کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری، مشمول عنوان دادگاه نشده و براساس مقررات آیین دادرسی مدنی توسط اشخاص ثالث قابل اعتراض نیستند، که البته پیش بینی امکان چنین قابلیت اعتراضی، با توجه به خللی که بعضاً از آرای این مراجع به حقوق اشخاص ثالث وارد می شود، ضروری به نظر می رسد.

## نتیجه

از مباحث مطروحه در این مقاله نتایج زیر حاصل می گردد:

- ۱- آرای قابل اعتراض ثالث اعم از حکم یا قرار است.
- ۲- نسبت به احکام و قرارهایی می توان اعتراض ثالث نمود که امکان ایجاد خلل نسبت به حقوق شخص ثالث را داشته باشند چه بسا قطعی نشده باشند.
- ۳- قرارهای عددی قابلیت اعتراض ثالث را ندارند.
- ۴- آرای قابل اعتراض ثالث، منحصر به آرای دادگاه ها نیست و آرای برخی مراجع دیگر

نیز چنین قابلیتی دارند.

۵- علاوه بر تصمیمات ترافعی، تصمیمات حسبی نیز می‌توانند مورد اعتراض ثالث قرار گیرند.

### فهرست منابع

- ۱- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ج ۱، گنج دانش، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
- ۲- دولاح، عبدالصمد، اعتراض شخص ثالث در دادرسی‌های مدنی، دادگستر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۳- شمس عبدالله، آیین دادرسی مدنی پیشرفته، ج ۲، نشر میزان، تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۲.
- ۴- صدرزاده افشار، سیدمحسن، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، ماجد، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
- ۵- کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، انتشارات دادگستر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.
- ۶- متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- ۷- مدنی، سیدجلال الدین، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، انتشارات دانشگاه ملی سابق (شهید بهشتی کنونی)، ۱۳۵۶.
- ۸- مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۴، فکرسازان، تهران، ۱۳۸۷.
- ۹- نوکنده ای، عزیز، تفسیر قضایی آیین دادرسی مدنی، دانش نگار، تهران، ۱۳۸۰.